

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

فرستنده: سیامک م.

۲۲ جون ۲۰۱۷

با یاد عزیز شاملو شاعر شجاع، تیزبین و دوراندیش مردمی و قابل توجه "نخبه گان" و "فرهیختگانی" که در داخل و خارج کشور به پای صندوق های رأی رفتند و رئیس جمهور خود را انتخاب کردند!
سیامک م.

برگرفته از: وبلاگ گفتگوهای زندان

برنامه طلوع خورشید لغو شده است.

احمد شاملو

اگر دیگر پای رفتن مان نیست،

باری

قلعه بانان

این حجت با ما تمام کرده اند

که اگر می خواهید در این دیار اقامت

گزینید

می باید با ابلیس

قراری ببندید!



سالها اختناق و وهن و تحقیر بر ما گذشت. جسم و جان ما طی این سالهای سیاه فرسوده اما اعتقاد ما به ارزشهای والای انسان نگذاشت که از پا درآئیم. پیر شدیم و درهم شکستیم اما زانو نزدیم و سر به تسلیم فرو نیاوردیم. تاریک ترین لحظات شوربختی و نومیدی را از سر گذراندیم اما به ابلیس «آری» نگفتیم، چراکه ما برای خود چیزی نمی خواستیم. به دوباره دیدن آفتاب نیز امیدی نداشتیم. آفتاب ما از درون به جانمان می تابید: گرم این غرور بودیم که اگر در تنهایی و یأس می میریم، باری، بار امانتی را که نزد ماست و نمی باید بر خاک راه افکنده شود به خاک نمی اندازیم. دیروز چنین بود، امروز نیز لامحاله چنین است. زمانه به ناگاه دیگر شد: پیش از آن که روزگار ما به سر آید طوفان به غرش در آمد و بساط ابلیسی فرعون را در هم نوشت.

از دوستان ما، بودند بسیاری که هیجان زده به رقص در آمدند و گفتند شاه خودکامگی به گور رفت، اکنون می تواند «شادی» باشد. گفتیم به گور رفتن شاه، آری، اما به گور سپردن خودکامگی بحثی دیگر است. بخشی عمده از این مردم، فردپرست بالفطره اند. پرستندگانی که معشوق قاهر را اگر نیابند به چوب و سنگ می تراشند. نپذیرفتند. گفتند تجربه سالها و قرنها اگر نتواند درسی بدهد باید بر آغل گوسفندان گذشته باشد! - سالیان دراز چوب خوشبینی ها و فردپرستی هامان را خورده ایم، چوب اعتماد بی جا و اعتقاد نادرست مان را خورده ایم. این، بدبینی است، به دورش افکنید که اکنون شادی باید باشد، اکنون سرود و آزادی باید باشد. اکنون امید می تواند از قعر جان ظلمت کشیده ما بشکفتد و رو به خورشید، طلوع زیباترین فردای جهان را چشم به راه باشد.

پیدا بود که این دوستان، در اوج غم انگیز هیجانی کور، چشم بر خوف انگیزترین حقایق بسته اند. آنان درست به هنگامی که می بایست بیش از هر لحظه دیگری گوش به زنگ باشند. به رقص و پایکوبی برخاستند و درست به هنگامی که می بایست بیش از هر زمان دیگری هشیار و بیدار بمانند و به هر صدا و حرکت ناچیزی بدگمان باشند و حساسیت نشان دهند به غریو و هلهله پیروزی صدا به صدا در انداختند تا اسب فریب یکبار دیگر از دروازه تاریخ گذشت و به «تروا» ی خواب آلود خوش خیال درآمد. گیرم این بار، آنان که در شکم اسب نهان بودند شمشیر به کف نداشتند: آنان زهری با خود آورده بودند که دوست را دشمن و دشمن را دوست جلوه می داد. قهرمانان جان بر کف و پاکباز خلق، منافق و بیگانه پرست نام گرفتند. و رسواترین دشمنان خلق بر اریکه قدرت نشاندند. شادی خوش بینان دو روزی بیش نپائید. سرود، در دهن های بازمانده از حیرت به خاموشی کشید. آزادی، بار نیفکننده بازگشت و امید، ناشکفته فرو مرد.

متأسفم، دوستان روزهای نخست سخن از «هشدار» بود، امروز سخن از «تسلیت» است. برنامه طلوع خورشید به کلی لغو شده است!

گفتیم «رهبران انقلابی» پشت پرده گمنامی پنهان شده اند. نمی دانیم اعضای «شورای انقلاب» چه کسانی هستند. سوابق و صلاحیت آنان برای مردمی که چنین انقلاب شکوهمندی را به ثمر رسانیده اند آشکار نیست. آیا با این مردم چنین رفتاری شایسته است؟ آیا مردم حق ندارند آمران جدید خود را بشناسند و بدانند چه کسانی سرنوشت ایشان را به دست دارند و به کجا رانده می شوند؟ پاسخی که شنیدیم سفسطه آمیز بود.

گفتیم این آقایان سه چهارگانه ای که به عنوان تنها دستاوردهای انقلاب به مردم تحمیل شده اند نه فقط شخصیت چشم گیری ندارند بلکه بیشتر به دهن کجی کودکان می مانند. پاسخ های اینان به سوالاتی که در ذهن مردم می گذرد، بی رودرواسی عبارتی از نوع «تا جان شان درآد» و «تا چشم شان کور بشود» است. راستی راستی که آدم باورش نمی شود. این تحفه های عجیب و غریب یکهو از کجا پیدایشان شده است؟ آخر چطور ممکن است جامعه ای که از آن انقلاب خونین پیروز بیرون آمده است اینها را به عنوان سازندگان نهاد نو خود بپذیرد؟ اینها حرف روزمره شان را بلد نیستند بزبند و دهن که وا می کنند آدم می خواهد از خجالت زیر زمین برود. اینها نوک دماغ شان را نمی توانند ببینند و

حداکثر جهان بینی شان این است که راجع به پوشیدگی موی زن توضیح «علمی» بدهند و درباره تشعشع قلقلک دهنده امواجی که موی زنان پخش می کند رطب و یا بسی به هم بیافند یا در باب این که صدای زن «تحرک آمیز» است اراجیف بگویند: آخر چطور ممکن است کار انقلابی با آن همه سر و صدا به این بیچارگی بکشد و سرنوشت انقلابی به آن عمق و عظمت به دست چنین نخبگانی بیفتد که حقارت دنیای قوطی کبریتی شان غیر قابل تصور است و بزرگترین مسأله ای که فکر و ذکرشان را به خود مشغول کرده توسری خوردگی پست ترین عقده های حیوانی آنهاست؟ و تازه، واپسلا، از همه طرف می شنویم که این انقلابیون وارداتی در «شورای انقلاب» هم جزو چهره های اصلی هستند. آخر مگر چنین چیزی را می شود به آسانی باور کرد؟

هیچ کس پاسخی به ما نداد. فقط زیر گوش مان گفتند مواظب باشیم که اسم مان را در لیست «ضد انقلاب» و «مفسدین فی الارض» و «محرابین» با خدا و امام زمان می نویسند. گفتیم مهم نیست، بیه همه این چیزها را به تن مان مالیده ایم و جز اینها انتظاری نداریم. ولی آخر تکلیف انقلاب چه می شود؟ انقلاب «ملی» بود، مگر نبود؟ انقلاب برای دموکراسی بود، مگر نبود؟

در جواب ما، چماق به دستها را روانه خیابانها کردند تا مافی الضمیر حضرات را در نهایت فصاحت به ما ابلاغ کنند. شعار چماق به دستها احتیاج به تفسیر و تعبیر نداشت:-

دموکراتیک و ملی- هر دو دشمن خلقتند!-

زنان و دختران رزمنده ما، فریادهای شرم آور و موهن «یا روسری یا توسری» را به عنوان نخستین دستاوردهای انقلاب تحویل گرفتند.

متعهدترین نویسندگان و روزنامه نگاران ما را که سالها زندانی کشیده و شکنجه دیده اند به رسوائی از روزنامه راندند و مبلغ حرفه ئی «رستاخیز» را بر مسند سردبیری آن نشانند. یکی دیگر از مبلغان رستاخیز، بی هیچ پرده پوشی، با عنوان «مفسر سیاسی سیمای انقلاب» روی پرده تلویزیون ظاهر می شود و تازه شما که تماشاچی محترم انقلابی باشید یک چیزی هم بدهکارید: همه آنهایی که در آن دستگاه با حکومت شاه جنگیده بودند ساواکی و ضد انقلاب از آب در آمده اند و همه شان را به خاطر خانم و آقایی که شما باشید «با قاطعیت تمام» از آن دستگاه ریخته اند بیرون!-

آپارتمانهای چند میلیون تومانی شمال شهر (و به عنوان نمونه آپارتمانهای «آ.اس.پی» در انتهای یوسف آباد) که به نام مستضعفین مصادره گردیده به تصرف کسانی داده شده است که تا نبینید باور نمی کنید. یک روز صبح سرپیچ آن آپارتمانها بایستید و حضرات مستضعفها را در بنزهای ششصد آخرین سیستم تماشا کنید و دست کم معنای این لغات انقلابی را یاد بگیرید!- این که دیگر تهمت و افترا نیست: دزد حاضر و بز حاضر.

به کتابفروشان «تبریز» که از مزاحمت گروههای فشار به جان آمده، شکایت به کمیته برده بودند پیشنهاد کردند که کتابهای غیر مذهبی را در برابر دریافت دو برابر بهای روی جلد آنها وسط میدان شهر آتش بزنند!- در بسیاری از شهرستان ها، کتابفروشی، شغلی ضد انقلابی تلقی شده است. صاحب تنها کتابفروشی «کازرون» (به عنوان نمونه) از شهر خود آواره شده است و این اواخر در «بروجرد» (به عنوان نمونه) هر پنج کتابفروشی شهر را در یک ساعت معین و با یورش که آشکارا از قبل تدارک دیده شده بود به آتش کشیدند.

در سپیده دم انقلاب، کارگران بیکاری را که از گرسنگی به جان آمده بودند به گلوله بستند و اخیراً سه تن از سرسخت ترین رهبران کارگران نفت را که با شهامت و از خود گذشتگی تمام امر اعتصاب را تا فرار شاه مخلوغ پیش بردند به زندان انداختند.

مفتخوران و خانین مسلمی که به نفع شاه و حکومتش در مجالس شورا و سنا به بزرگترین جنایات تاریخ صحه گذاشته اند مورد بخشش قرار گرفته اند، حال آن که شریف ترین و مبارزترین فرزندان خلق تا همین چند روز پیش در زندان ها مورد شکنجه بودند بی این که دست کم اتهام این افراد عنوان بشود. «حماد شیبانی» هنوز در زندان است و روزهای

متوالی است که بر اثر اعتصاب غذا با مرگ دست و پنجه نرم می کند. زنان را صاف و پوست کنده از اجتماع رانده اند و از این طریق عملاً نیمی از جامعه را عاطل و باطل گذاشته اند. موضوع زنان کار آموز قضائی مثنی است نمونه خروار.

بر شمردن یکایک این موارد مشکل نیست، فقط فرصت می خواهد. ولی، دوستان! علی رغم همه این انحرافات، شاید هنوز بتوان امیدوار بود که چیزی از دست نرفته است. شاید هنوز بتوان به خوش خیالی چنین پنداشت که این همه، اعمال و رفتاری است که به اشتباه صورت گرفته و مقصران آنها کسانی هستند که نادانسته و بی خبر فریب «ضد انقلاب» را خورده اند که هنوز کاملاً نومید نشده است و به جست و جوی مفری برای بازگرداندن روزگار گذشته، از تحریک پذیری ناشی از تعصبات کور پاره ای کسان که سوء نیتی هم در کارشان نیست سوء استفاده می کند. خوب. شاید هم واقعاً چنین باشد. من این خوشبینی را می پذیرم و به برداشتهای شما متقاعد می شوم. اما اکنون به من جواب بدهید ببینم تلقیاتی شما از این مسائل دیگر چیست:

۱- ترهات شرم آوری را، نخست، با پنهان کردن موادی از آن، به عنوان «پیش نویس قانون اساسی» در روزنامه ای چاپ می کنند. هنگامی که متعهدترین افراد جامعه در برابر آن به مقاومت برخاستند و فریاد برداشتند که این تله ای بر سر راه آزادی و انقلاب است، سخنگوی دولت زیر قضیه می زند و می گوید آن «پیش نویس» محصول دماغ فردی غیر مسؤول است که نظر شخصی خود را عنوان کرده، و پیش نویس «حقیقی» هنوز منتشر نشده است. اما چندی بعد، پس از آن که به اعتماد رسمیت سخنان این «سخنگو» مطلب فراموش شد و سر و صداها خوابید، همین آقا اعلام می کند که «شاید» متن اصلی پیش نویس قانون اساسی همان باشد که به چاپ رسید، (یا چیزی در این حدود)!

۲- صالح ترین مرجع علمی و قانونی کشور برای بررسی طرح قانون اساسی، اگر کانون حقوقدانان کشور نباشد کجاست؟ دست کم اتحادیه خرج خورهای سر قبر آقا که نیست؟ هنگامی که این کانون اعلام کرد که طرح پیشنهادی قانون اساسی کشور پیش از آن که تقدیم مجلس مؤسسان بشود باید با دقتی وسواس آمیز عمیقاً مورد نقد و بررسی حقوقدانان و صاحبان صلاحیت و اهلیت قرار بگیرد، طبق معمول چند ماهه اخیر، چماقداران صاحب سبک جدید با شعار معروف «اعدام باید گردد» گرد محل تجمع حقوقدانان رقص مرگ خود را آغاز کردند و ناگهان در روزنامه عصر تهران افاضات یکی از آن همه چهره های دوست داشتنی جدید را دیدیم که بی هیچ تعارف و رودرواسی در آمده بود که «خیال کرده اید ما همین جوری اختیارمان را می دهیم به دست چند صد تا حقوقدان؟»- توجه فرمودید دوستان؟ آقایان حتی «اختیارشان» را به دست حقوقدان ها هم نمی دهند!

۳- سمیناری که گروه های مسؤول جامعه و کانونهای روشنفکران و صاحب نظران برای بررسی مسائل مربوط به قانون اساسی و تنظیم طرحی برای آن تشکیل داده بودند، در دو نوبت اول گردهم آئی، علی رغم همه تلاش های خود پشت در بسته تالارهای تجمع ماند و راه به درون نیافت. صاحبان جدید قدرت و مملکت، به همین آشکاری کوشیدند فعالیت این سمینار را خنثی کنند. آقایان در این «مبارزه قدرت» حتا به کاردانان و مغزهای متفکر یا متخصص هم احساس نیاز نمی کنند. کارهایشان را خودشان شخصاً انجام می دهند، چون که احتیاط شرط عقل است. فراموش نکنید که «انقلاب ما» پیش از آن که انقلاب ضد امپریالیستی باشد انقلاب ضد کمونیستی بوده است و هر که معمم نیست کمونیست و لاغیر!

۴- بدون این که چیزی (هر چند ناجور تحمیلی) به اسم «قانون اساسی جمهوری» وجود داشته باشد؛ یعنی بدون این که هنوز ضابطه ای برای حکومت و خط و جهتی برای تدوین قوانین کشوری مشخص شده باشد، ناگهان آقایان «دولت موقت» بدو آمدند و «لایحه» ای آوردند که «قانون مطبوعات» است!- یاللعجب! البته از یک هفته پیش حضرت «اسلام کاظمیه» (که گناهِش گردن خودش: شایع است که معاون یا مشاور آقای وزیر ارشاد ملی و خیرات شده و همان اول کار به مشروطیت خود رسیده) ندائی در داده که بله، بالاخره مطبوعات که «بی ضابطه» نمی شود! (نوار شبهای

شعر «انستیتو گوته» هنوز موجود است، با صدای همین آقای «اسلام» که از تلخی «ضوابط» اداره سانسور شاه بغض می کند و بعد قاه قاه می زند زیر گریه! - باری، و حزب توده هم که این اواخر آب توبه به سر ریخته و ختنه را برای اعضای خود اجباری کرده، دنبال فرمایشات «آقا اسلام» زبان گرفته بود که آره بابا، نغوذبالله مگر «مطبوعات بی ضابطه» هم می شود؟

بگذریم. آقایان «دولت موقت» پس از ونگی که آقا «اسلام» و حزب توده رها کردند تا قضیه چندان هم ابتداء به ساکن نباشد، ناگهان چیز وحشتناکی تحت عنوان «لایحه قانونی مطبوعات» آوردند وسط (که برای ضبط در تاریخ بد نیست عرض کنم که گفته می شود دستپخت متهمان دوگانه، آقا اسلام کاظمیه و شمس آل احمد است) و آقای امیر انتظام که معمولاً مسائل جاری مملکتس را با عبارت نکولی «نمی دانم» و «خبر ندارم» و «بنده نشنیده ام» حل و فصل می کرد و شاید به همین دلیل توسط آقای وزیر امور خارجه با عنوان سفیر کبیر به حواشی قطب شمال تبعید شد این بار خلاف شیوه مرضیه همیشگی با صراحت قابل تقدیری تصریح کرد که این لایحه «طرف ده روز» از این تاریخ تصویب «خواهد شد»! - فاتحه!

«لایحه» را که زیر دماغت می گیری، از بند بندش بوی الرحمان آزادی قلم و گند و تعفن قدرت طلبی و انحصار جوئی که خود را «برنده بازی» می داند بلند است. لایحه ای که در هر ماده اش تله ای کار گذاشته اند، و پر از انواع و اقسام نکات مبهم و قابل تفسیرات و تأویلات کشدار است و به جای آن که مثلاً (خدای نکرده) روزنامه نگاران و اهل قلم را برای حفظ میراث های انقلاب و نگرانی از دموکراسی و پیش گیری از تاخت و تاز تشنگان قدرت و خودکامگی یاری کند، پیشاپیش به دفاع از مواضع قدرت فردی برخاسته، نویسنده هر مطلبی را که به مذاق صاحبان قدرت خوش نیاید به حبس های تا سه سال تهدید کرده است.

من اینجا مطلقاً در پی آن نیستم که یکایک مواد این لایحه را تجزیه و تحلیل کنم و نشان بدهم که کاسه لیسان، برای آن که چتر مصونیتی بر سر خود بگیرند و برای آن که بتوانند پشت سپری پنهان شوند، با چه تردستی نفرت انگیزی کوشیده اند علی رغم همه نهادهای تشیع در هر حال یکی از مراجع تقلید را به مقام دنیائی و غیر روحانی یک «دیکتاتور» برانند. زیرا با در نظر گرفتن این نکته که پیش از تحریر و تصویب قانون اساسی هیچ لایحه ای «نمی تواند» صورت قانونی به خود بگیرد، اصولاً کل این لایحه (صرف نظر از خوبی و بدیش) حرف مفت است و حتا تنظیم و پیشنهاد آن به شورای انقلاب نیز می تواند جرم شناخته شود، به خصوص که نیت طراحان آن نیت خیری نیست و گامی است که آگاهانه و از سر سوء نیت در طریق ضدیت با انقلاب و سرکوب انقلاب برداشته شده است و توطئه مشهودی است که علیه همه دستاوردهای انقلابی و به خصوص به قصد ایجاد اختناق در آستانه تدوین قانون اساسی جمهوری صورت می گیرد. این کج ترین قدمی است که دولت یا فرو دولت تا بدین هنگام برداشته است. طراحان این به اصطلاح «لایحه قانونی» در کمال شهامت و «صداقت انقلابی» همه تعارفات و ظاهر سازی را بوسیده اند گذاشته اند کنج طاقچه، و نشان داده اند که بی هیچ پرده پوشی، درست در طریق منافع همان مستضعفین قدم بر می دارند که هر از چندی گروهی را به خیابانها می ریزند و از میان تارهای صوتی آن بی خبران بی گناه عربده می کشند که:

«دموکراتیک» و «ملی» - هر دو دشمن خلق اند!

چنان که گفتم، تنظیم این لایحه توطئه ای مشهود است برای ایجاد اختناق در آستانه تدوین قانون اساسی جمهوری: اعلام فرموده اند که این لایحه را «ده روزه» تصویب خواهند کرد (که بعد این مدت را اضافه کردند) و این در هر حال پیش از موعدی است که قرار است کار قانون اساسی را بسازند. یعنی صاف و پوست کنده پوزه بند مطبوعات را آماده کرده اند تا در مورد خوابی که برای قانون اساسی دیده اند جیک حد الناسی بالا نیاید. که این البته خیال خام است. برای خفه گیر کردن کسانی که سخن گفتن را وظیفه خود می دانند، تهدید به سه سال حبس نشانه تنگ نظری خنده آوری است.

بشارت باد شما را که بسیارند کسانی که در نهایت اخلاص از سر و جان نیز گذشته اند و به هر قیمت حرف خود را خواهند گفت و فریاد خود را به گوش ها خواهند رساند. ما را از سر بریده نترسانید و من شخصاً به عنوان نخستین قدم در طریق افشای این توطئه و به عنوان اولین عکس العمل در برابر این اقدام، در نخستین جلسه مجمع عمومی کانون نویسندگان ایران اخراج آقایان «اسلام کاظمیه» و «شمس آل احمد» را از صف مردان شرافتمندی که آنجا گرد می آیند و مرگ را بر آلودن قلم به منافعی چنین خجالت آور ترجیح می دهند، پیشنهاد خواهم کرد.

(۵- در این خصوص، هنوز شاهکار همه شگردهای انقلابی باقی مانده است:

سخنگوی دولت اعلام فرموده است که مردم باید فکر تشکیل مجلس مؤسسان را بگذارند در کوزه و آبش را بخورند، چون تصمیم بر این است که همان «هیأت مشورتی» چهل نفر کار مجلس مؤسسان را هم انجام بدهد. یعنی فی الواقع بگذار همان ها که قبا را می برند، خودشان هم بدوزند و خودشان هم بپوشند!- و این یعنی انقلاب ضرب در انقلاب ضرب در انقلاب!-

در حقیقت، دولت یا فرا دولت و یا فرو دولت (چون هنوز کسی نفهمیده است که ملت دقیقاً به ساز که می رقصد) حتا این اندازه شعور را هم برای مردم قائل نیست که احتمالاً میان یک «هیأت مشورتی» و یک مجلس مؤسسان فرق بگذارد. هیأت مشورتی (که البته طبق معمول، کیسه سیاهی با دوتا سوراخ به جای چشم، تنها تصور مردم از آنهاست) مشتى افرادند با منافع مشترک، که نهایتاً مورد اعتماد شخصی هستند که بالای دولت یا بالای دولت و یا بالای فرودولت قرار گرفته است. اما وقتی که صحبت مجلس مؤسسان پیش می آید بی درنگ موضوع انتخابات به ذهن متبلور می شود، و بلافاصله افرادی جلو چشم مجسم می شوند که خلاف ترکیب هیأت مشورتی منافع مشترک یا یکسانی ندارد، زیرا نمایندگان طبقات گوناگون جامعه اند.

چگونه ممکن است هیأت مورد اعتماد یک فرد خاص از یک طبقه خاص را به عنوان هیأت مورد اعتماد تمام طبقات یک جامعه به کل مردم آن جامعه جا زد؟ چه گونه می توان تصور کرد که ممکن است طرحی که چنین هیأتی لزوماً از پایگاه منافع طبقه خود تهیه کرده است منافع تمام طبقات را شامل شود؟ و چگونه می توان به خود اجازه داد چنین هیأتی، با غصب عنوان مجلس مؤسسان، به نمایندگی فاقد اعتباری از سوی همه طبقات یک جامعه، چنان طرح یک سویه و یک رویه ای را که خود پرداخته است خود مورد تصویب قرار دهد؟ - و تازه، موضوع نهائی، موضوع رفراندوم در مورد قانون اساسی، دیگر چه صیغه ای است؟ آیا منظور از این شعبده بازی اخیر آن است که اکثریتی بی خبر نیز در توطئه ای که به ضد تمامی جامعه در کار شکل گرفتن است شرکت داده شود؟

آقای بازرگان! مسؤل نهائی تمامی این لطمات آشکاری که پس از آن همه بدبختی ها و خونریزی ها به دستاوردهای انقلابی این مردم نجیب و صبور وارد می آید شما نیستید. اگر به نام و حیثیت خود پای بندید بی گمان تاریخ درباره شما چنان قضاوتی خواهد کرد که تصورش چندان آور و غیر قابل تحمل است و بدین نکته شما خود بهتر از هر کسی آگاهید و اگر به روز جزا معتقدید لاجرم می دانید که دارید چه عاقبتی برای خود تدارک می بینید. تصور نمی کنم خطابه هائی از آن نوع که در تلویزیون ایراد می کنید بتوانند در پیشگاه عدل خداوندی سر موئی از بار شما بکاهد. دلتان خوش است بگوئید قدرت اجرائی ندارید؛ اما اگر بندگان خدا ندانند خدا می داند که شما بر این کرسی فاقد قدرت خوشترید و همان را بر قدرت فاقد کرسی ترجیح می دهید، زیرا تصور می کنید که آخر پائیز، وقتی جوجه ها را می شمارند، برنده نهائی شما نیستید بی آن که ظاهراً در این جنگ میان قدرت طلبی انحصارجویانه از یک سو و دفاع از دستاوردهای نیم بند انقلابی از سوی دیگر، پای شما به میان کشیده شده باشد و خدا این سیاست بازی شوم شما را که لحظه به لحظه خطرناکتر می شود بر شما نخواهد بخشید. همه چیز را می بینید و می شنوید و سکوت می کنید. شاید آن اکثریت نودونه و نیم درصدی بر این تصور باطل باشند که برآستی از شما کاری ساخته نیست. اما خدا آگاه است و پوزخندهای شما را می بیند و آن فرشتگان موکل بر شما در حساب اعمال تان می نویسند که می توانستید و نکردید. آنها

در حساب اعمال شما می نویسند که می فهمیدید و سکوت می کردید، زیرا سود خود را در این می دیدید. برنامه طلوع خورشید به کلی لغو شده است. کلاغهای سیاهی در راهند تا سراسر این قلمرو را اشغال کنند. خبرهای بدی در راه است اما کلاغ ها برای شما نیز حامل خبر خوشی نخواهند بود. برایتان متأسفم آقای بازرگان. با این تعطل سیاستمداران آخرت مطبوعی در کار نیست. دنیا ارزش آن را ندارد که فدای آخرت شود. هیچ کس در این نکته سخنی ندارد. اما دریغا که برای شما دنیائی هم نمی بینیم – خسرالذخیره والاخره به همین می گویند.-

*- این مقاله « احمد شاملو»، نخستین بار در اول تیرماه [سرطان] ۱۳۵۸ در نشریه « تهران مصور» چاپ تهران منتشر گردید.-

منبع:-

سایت رسمی احمد شاملو

· JUNE 15, 2017 EDITORBY